

قلمرو جغرافیایی کشور و قانون اساسی ایران

بهادر زارعی* - دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

احمد پور احمد - استاد دانشکده جغرافیا - دانشگاه تهران

دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۱۲/۱۶ تا بید نهایی: ۱۳۸۵/۹/۳۰

چکیده

آن گونه که از تحقیقات جغرافی دانان سیاسی بر می آید، مفهوم قلمرو جغرافیایی کشورها در یک سیر تکوینی از ابتدا تا کنون تحولات چشمگیری هم از حیث محتوا و هم کارکرد به خود دیده است. دانشمندان قرون اولیه و پس از آن تأکید عمده خود را بر ماهیت و کیفیت قلمرو در شکل دهی یک کشور ایده آل و مستقل از بعد برآورده نمودن نیازهای مادی و معنوی آن قرار داده اند. در جهان کنونی سرزمین، پهنه‌ای جغرافیایی است با مرزهای پیرامونی مشخص که جنبه حقوقی حاکمیت را بدنه‌ای جغرافیایی می‌بخشد. امروزه استقلال و حفظ تمامیت ارضی و مرزی کشورها به عنوان یک مفهوم جهانی مورد توجه قرار گرفته است. سازمان ملل، حقوق بین الملل و قانون اساسی کشورها مهمترین منادی چنین نگرشی هستند. هر چند در قرن بیست و یک ساختار حکومت و قلمرو جغرافیایی کشور تا حدودی دچار تحول خواهد شد. به رغم غلبه تفکرات امت محوری در بدو تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منبعث از خصلت‌های دینی و فکری تصمیم سازان کلان کشور و تأکید بر مرزهای فرهنگی جهان اسلام، اختصاص هفت اصل به قلمرو ملی، ضرورت حفظ و پاسداشت مرزهای آن می‌توان از برجستگی‌ها و ویژگی‌های بارز آن و زمینه‌ساز ساخت یک حکومت ملت پایه دانست. تغییر ناپذیری مرزها مگر با شرایط استثنایی و اصلاحات جزئی و با موافقت قوای سه گانه و مقام رهبری در نوع خود قابل توجه و تأمل است. در این مقاله با روش تحلیلی به بررسی قلمرو ملی و مرزهای ایران می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: قلمرو کشور، تمامیت ارضی، قانون اساسی ایران، خطوط مرزی، مرزهای عقیدتی.

مقدمه

مفهوم قلمرو ملی و مرزهای جغرافیایی آن مبین گستره جغرافیایی حاکمیت و صلاحیت کشورهاست و یکی از موضوعات مشترک و مورد مطالعه جغرافیایی سیاسی، علوم سیاسی و روابط بین الملل، حقوق بین الملل و فقه سیاسی است. این مفهوم یکی از ارکان پایدار تشکیل دهنده کشور و حفظ حدود و ثغور آن جزء اصول اولیه همه حکومت‌هاست.

امروزه تمامیت ارضی و مرزی مترادف با استقلال و وحدت ملی به عنوان موضوعی که مورد توجه قاطبه جهانیان است

شناخته می‌شود. همچنانکه بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد اعلام می‌دارد:

کلیه اعضا در روابط بین‌الملل خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری خودداری خواهند نمود. به این ترتیب روح منشور، کوچک‌ترین تعرض نسبت به آب و خاک هر یک از کشورها را امری نامشروع می‌داند. به استناد اصول متعدد قانون اساسی (سوم بند ۱۶، نهم، هفتاد و هشتم، یکصد، یکصد و چهل و سوم، پنجاه و دوم، یکصد و هفتاد و ششم)^۱ وحدت ملی و تمامیت ارضی شرط لازم استقلال جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. به همین دلیل اصل نهم قانون اساسی آزادی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور را از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر و حفظ آن را وظیفه دولت و آحاد ملت‌ها می‌داند. اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به موضوع قلمرو ملی و مرزهای جغرافیایی ایران آن هم در فضایی که جو غالب کشور امت محور و دارالاسلامی است و مرزهای ملی چندین دهه گذشته تثبیت شده آن را باید یک امتیاز بزرگ برای تأسیس یک کشور ملی با قلمرو مشخص در چنین فضایی تلقی نمود. لازم به ذکر است در این مقاله واژه کشور از مفهوم جغرافیایی آن (قلمرو یا مرزهای مشخص، جمعیت ساکن و حکومت) است. معادل آن دولت به معنای عام، حکومت ملی، حکومت سرزمینی در تالیفات جغرافیدانان سیاسی به کار رفته و تنوع در به کارگیری این واژه احترام به آنان است. هر چند از همه این واژگان یک مفهوم (کشور) اراده می‌شود.

هدف اصلی پژوهش حاضر ارائه یک تعریف و تحلیل منسجم از قلمرو جغرافیایی کشور از طریق پژوهش‌های جغرافیای سیاسی و... از این مؤلفه تأثیرگذار در فرایند کشورسازی است. علاوه بر آن هدف دیگر آگاه ساختن خواننده از اهمیت قلمرو و مرزهای ملی در قانون اساسی ایران به دلیل اعتبار و وجاهت آن نزد حقوق‌دانان و خبرگان قانون اساسی و ضرورت پاسداشت این اصل از طریق اصولی از آن توسط نهادهای متعدد کشور و از همه مهمتر، مردم است. اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به موضوع قلمرو و مرزهای ملی دلیلی متقن بر اهمیت این مدعاست.

پیشینه مفهوم قلمرو جغرافیایی کشور

قلمرو جغرافیایی به عنوان دومین عامل پس از جمعیت و یا بعدها (پس از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹) ملت در شکل‌گیری کشورها نقش آفرین بوده است. اما شکل حقوقی و سلسله مراتبی قدرت از قلمرو پس از معاهده وستفالی که در پایان جنگ‌های ۳۰ ساله مذهبی میان قدرت‌های اروپایی به امضا رسید، مقبولیت و مشروعیت یافت.

این عهدنامه از دیدگاه جغرافیای سیاسی دارای اهمیت فراوان است زیرا با به رسمیت شناختن حکومت سرزمینی، برای اولین بار سرزمین اساس نظام سلسله مراتبی قدرت را در اروپا شکل داد و مردم تابعیت خود را از شخص امپراتور به حکومت سرزمینی منتقل کردند. در این معاهده حق حاکمیت کشورها در محدوده سرزمینی ایشان رسمیت یافت و دخالت در سایر کشورها به عنوان تخلف از حقوق بین‌الملل شناخته شد (Glassner, 1989, 58-59).

علاوه بر آن، معاهده وستفالی به زایش دقیق مرزهای بین‌المللی در قرون بعد کمک مؤثری نمود و کانون توجه جغرافی دانان سیاسی از مطالعه یک جانبه کشورها به بررسی و تحقیق پیرامون قلمرو و قدرت سیاسی نقل مکان نمود. مرکز ثقل چنین نگرشی را پس از این عهدنامه باید در نوشته‌های بنیان‌گذار جغرافیای سیاسی یعنی فردریک راتزل جستجو نمود.

به نظر می‌رسد تا پایان قرن نوزدهم منسجم‌ترین تحلیل از قلمرو از حیث ضرورت، قبض و بسط آن و برقراری ارتباط بین قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی یک کشور با میزان قلمروی که کشور در اختیار دارد، توسط فردریک راتزل ارائه شده است

^۱ - قانون اساسی ایران، ۱۳۶۸، نشر دوران

(۱۹۰۴-۱۸۴۳). او در زمره جغرافی دانانی است که به داروینیسیم اجتماعی اعتقاد داشتند (میرحیدر، ۶، ۸۰). به باور ایشان حکومت حاصل تکامل ارگانیک است و اجزای وابسته آن به درختی شباهت دارد که اندام فضایی آن در خاک قرار دارد و برای اینکه این اندام رشد و تکامل یابد، توسعه ارضی لازم و ضروری می‌نماید. هر چه وسعت کشور بیشتر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور توسعه بیشتری می‌یابد (عزتی، ۷۱، ۸). «به نظر او با توجه به نظریه رشد حکومت‌ها (نظریه ی اورگانیسیم) مرزهای بین‌المللی نمی‌توانند دائمی باشند بلکه فقط به طور موقت تعیین کننده اوضاع در نزاع فضایی حکومت‌ها محسوب می‌شوند (میرحیدر، ۷۵، ۱۴). پس از راتزل موضوع قلمرو ملی کشورها و مرزهای بین‌المللی آنان توسط شاگرد ایشان رودلف کیلن سوئدی پیگیری شد (۱۹۲۲-۱۸۶۴). از وی مکتوبات متعددی پیرامون مرزهای کشورش با همسایگان شرقی و غربی فنلاند- نروژ بر جای مانده است. اما بعد از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم مباحث ژئوپلیتیک رشد کمی و کیفی بسیار یافت و موضوع قلمرو ملی کشورها و مرزهای آن به بحث مشترک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تبدیل شد. بومن جغرافی دان سیاسی آمریکایی با تقاضای ویلسون در ترسیم نقشه سیاسی جهان و تعیین قلمرو کشورها پس از جنگ جهانی اول توسط قدرت‌های پیروز در جنگ از طریق عهدنامه ورسای نقش مهمی ایفا نمود. با گذشت زمان و بروز نارضایتی حکومت و ملت آلمان از عهدنامه ورسای که بخشی از قلمرو آلمان را به فرانسه ملحق ساخته بود و مسبب اصلی جنگ و پرداخت غرامت (به استناد ماده ۲۳۱ عهد نامه) شناخته شد، زمینه‌های لازم برای رشد تفکرات ژئوپلیتیکی فراهم آمد و در کانون چنین نگرشی، توجه به قلمرو و مرزهای آلمان بود.

هاوس هوفر رسالت ژئوپلیتیک را قانع ساختن رهبران سیاسی نسبت به سرزمین متحد و یکپارچه می‌دانست. وی معتقد بود «ژئوپلیتیک وابستگی همه تحولات سیاسی به واقعیتی دائمی به نام خاک را ظاهر می‌سازد. آلمان باید از فضای زندگی محدود فعلی اش خارج گردد و وارد دنیای آزاد شود. ما باید مشکلات مرزهای مان را به عنوان یکی از مهمترین مشکلات ژئوپلیتیکی کشور مورد مطالعه قرار دهیم. فضای زندگی کوچک مردم، نیاز بیشتر و جدی تر ما را به یک سیاست آینده نگر برای در اختیار گرفتن کمی از فضای موجود جهان ظاهر می‌سازد» (هوفر، ۸۰، ۹۵). او فزون خواهی سرزمینی یا قلمرو خواهی افراطی را در نوشته‌های خود برای آلمان‌ها آنقدر ادامه می‌دهد تا آن را به یک ایدئولوژی ملی و راهبردی برای تصمیم سازان سیاسی و نهادی دستگاه دیپلماسی مبدل می‌سازد. به همین دلیل ایشان ژئوپلیتیک را مبنای رفتار سیاسی سیاست خارجی آلمان می‌دانست.

پس از افول زود هنگام اندیشه‌های افراطی ژئوپلیتیکی، موضوع قلمرو ملی به جایگاه قدیمی و حقیقی خویش یعنی جغرافیای سیاسی برگشت نمود و توسط اندیشمندان چون هارتشورن، جونز و گوتمن پیگیری شد. در میان این سه اندیشمند به نظر می‌رسد هارتشورن توجه بیشتری به موضوع قلمرو و راهکارهای حفظ آن توسط دولت‌مردان مبدول داشته است. «او بر این باور بود که حکومت در رویارویی با چالش‌ها اعم از چالش‌های بالقوه خارجی و داخلی در گیر تلاش مداوم برای تحمیل سیطره خود بر قلمرو است» (مویر، ۷۹، ۱۹۹). در ایران نیز مفهوم قلمرو ملی در جغرافیای سیاسی توسط دکتر دره میرحیدر و جمعی از اساتید پرکار و توانا (همچون حافظ نیا، مجتهد زاده، کریمی پور) مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گیرد. دره میرحیدر در آخرین کار پژوهشی پیرامون مفهوم «Territoriality» واژه قلمروسازی را پیشنهاد و آن را چنین تعریف می‌نماید: تلاش انسان چه به صورت فردی و یا جمعی برای اعمال نظارت انحصاری بر بخش مشخصی از فضا (یا سرزمین) (میرحیدر، ۸۴، ۱۶). به نظر می‌رسد در میان اساتید قدیم و جدید، دکتر حافظ نیا برداشت دقیق‌تری از قلمرو در تألیفات خود ارائه می‌دهد. ایشان معتقد است: «سرزمین به عنوان زیستگاه مجموعه‌ای از افراد انسانی که به کشوری تعلق دارند؛ چنانکه هیچ کشوری بدون سرزمین قابل تصور نیست» (حافظ نیا، ۸۱، ۷).

موضوع قلمرو مانند سایر مؤلفه‌های سازنده دولت مورد مطالعه فقه سیاسی اسلام نیز هست. فقه سنتی که اساساً قلمرو سبزی و جهان وطنی اندیش است، تأثیر غیر قابل انکار بر اصول متعددی از قانون اساسی ایران گذاشته است. به باور آنان این نوع مرزبندی‌ها بر اساس قهر و غلبه دولتی بر همسایگانش پدید آمده بود و هیچ‌گاه زور و غلبه نمی‌تواند در ایجاد حق مؤثر باشد و به حاکمیت و سلطه سیاسی و حقوقی یک کشور بر یک سرزمین مشروعیت ببخشد (دارابکلایی، ۶۵، ۷۳).

به نظر می‌آید فقه اسلامی مبانی فکری متفاوتی در جغرافیای سیاسی اسلام و تقسیم‌بندی مجزایی از جهان کنونی را ارائه می‌نماید که با تفاسیر جغرافی دانان سیاسی مغرب و مشرق زمین از قلمرو و تحدید حدود دولت‌های اسلامی تفاوتی ماهوی و اساسی دارد. چنین نگرشی معتقد است، خداوند، جهان و زمین پهناور کره خاکی را وطن انسان اعلام می‌دارد. لذا نمی‌توان مبانی جغرافیای سیاسی موجود غربی را که بر قومیت، هم‌نژادی و هم‌زبانی و نیز شرایط اقلیمی و جغرافیای طبیعی به عنوان حد و مرز میان کشورها معتقد است صحیح تلقی کرد و به رسمیت شناخت (شکوری، ۶۵، ۱۴۲). ارائه یک نظریه انترناسیولیستی (جهان وطنی) از اسلام توسط فقه سنتی علاوه بر جنبه‌های آرمان‌گرایانه و عدم توجه به مقتضیات جامعه بین‌الملل، منشور ملل متحد (ماده ۲ بند ۴ و ۷) موضوع مداخله (ماده ۲ اصل ۷) و حقوق بین‌الملل عمومی که بخش عمده‌ای از اصول آن مبنای رفتار دولت‌هاست، پیش فرض‌های دینی و علمی مخدوشی دارد و نمی‌توان به دفاع از آن پرداخت. در کشاکش چنین جو غالبی اختصاص هفت اصل از قانون اساسی به حفظ تمامیت ارضی و تغییرناپذیری مرزها، نهادهای متعددی اعم از حکومت (اصل نهم)، مجلس (هفتاد و هشتم)، شوراهای اسلامی شهر و روستا (یکصد و یک)، نیروهای مسلح (یکصد و چهل و سوم)، سیاست خارجی (یکصد و پنجاه و دوم)، و شورای عالی امنیت ملی (یکصد و هفتاد و ششم) را مسئول مستقیم نگهداشت و حراست از تمامیت ارضی و مرزی کشور می‌داند. این نگرش نشان از تجربه تلخ در یک قرن تجزیه قلمرو ایران از عهدنامه گلستان (۱۸۱۳ م) تا آخال (۱۸۸۸ م) و پذیرش برخی از مؤلفه‌های کشور از جمله قلمرو با مرزهای معین در قانون اساسی توسط نخبگان ملی و برخی حقوق‌دانان است.

روش تحقیق

روش اصلی این پژوهش، تحلیلی - توصیفی و بنا به سرشت متدولوژی آن بر پایه اطلاعات کتابخانه‌ای است. در مراحل اجرایی تحقیق با بهره‌گیری از روش قیاس در مقیاس بسیار وسیع سود خواهیم برد. تحقیق موجود از ابتدا تا نتیجه‌گیری مراحل چهارگانه زیر را سپری نموده است:

- ۱- شناسایی و گردآوری منابع کتابخانه‌ای شامل منابع فقهی، حقوقی، قوانین اساسی، جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل؛
- ۲- مطالعه و کنکاش در منابع گردآوری شده و استخراج مطالب موردنظر تحقیق از طریق فیش‌برداری؛
- ۳- تدوین و جمع‌بندی اطلاعات جمع‌آوری شده؛
- ۴- بررسی، تجزیه و تحلیل اطلاعات، تهیه گزارش پایانی و نتیجه‌گیری.

مفهوم قلمرو جغرافیایی کشور

جغرافی دانان سیاسی تعریف و تحلیل‌های متفاوتی از مفهوم قلمرو جغرافیایی کشور در چند دهه اخیر ارائه نموده‌اند. برخی از این اندیشمندان سرزمین را بخشی از جلوه‌گاه جغرافیایی می‌دانند که با ادامه فیزیکی قلمرو یک کشور برابری پیدا می‌کند. این مفهوم گسترده فیزیکی با حمایت سیاسی، یک ساختار حکومتی به خود می‌گیرد. مفهوم فوق‌پهنه فیزیکی یک سیستم سیاسی را

معرفی می‌کند که در حکومتی ملی و یا در بخشی از آن که از گونه‌ای اقتدار برخوردار باشد قوام می‌یابد. این تعریف مبین جدایی‌ناپذیری جنبه‌های سیاسی مفهوم سرزمین از مفهوم حکومت است. (مجتهدزاده، ۸۱، ۳۸). با این تعریف در جهان کنونی بخشی از مفهوم کشور در مفاهیم جغرافیای سیاسی نهفته است. بنابراین، سرزمین عامل مادی و اساسی تشکیل کشور محسوب می‌شود. چنین مفهومی نه تنها به این معنی است که افراد تشکیل‌دهنده آن ملزم به سکونت در سرزمین انتخابی خود یا پدرانشان می‌باشند، بلکه خود کشور نیز نهادی است که بدون وابستگی به مفهوم قلمرو، نمی‌تواند وجود داشته باشد. در واقع کشور یک تعاونی ارضی است (بیگدلی، ۸۳، ۱۸۲).

از نگاه جغرافیای سیاسی قلمرو کشور مکانی است جغرافیایی که اولاً برای سکونت گروه انسانی، ثانیاً کالبدگیری مفهوم کشور و ثالثاً برای اعمال حاکمیت حکومت، وجود سرزمین معین را یکی از عوامل اصلی سازنده کشور تعریف می‌نماید از الزامات بلافصل آن محسوب می‌شود. ماده ۱ کنوانسیون مونته ویدئو در سال ۱۹۳۳ کشور را با مشخصات زیر تعریف می‌کند: «کشور به عنوان تابع حقوق بین الملل باید دارای شرایط زیر باشد: ۱- جمعیت دائمی ۲- سرزمین معین ۳- حکومت ۴- حاکمیت توانایی برقراری رابطه با سایر کشورها (موسی زاده، ۳۸، ۳۵). بنابراین از بعد حقوق بین الملل سرزمین، گواه مشهود کشور بودن است و در محدوده جغرافیایی خاص آن است که یک کشور از حق اعمال حاکمیت برخوردار است. حاکمیت سرزمینی را می‌توان به مثابه حقی که به موجب آن یک کشور رسالت خویش را اعمال می‌کند و می‌تواند سایر کشورها را از دخالت در امور خود باز دارد، تلقی کرد (ربه کاوالاس، ۷۸، ۱۵۳). از این رو اکثر حقوق دانان و اندیشمندان سیاسی مرزهای جغرافیایی و قلمرو کشورها را براساس معاهدات و مقررات حقوق بین الملل به رسمیت شناخته‌اند و حاکمیت سیاسی و حقوقی هر کشور نیز بر این اساس شکل می‌گیرد. آنچه مسلم است عامل سرزمین هم هویت بخش کشور است و هم سازنده حاکمیت یک ملت در عرصه جهانی، زیرا وجود سرزمین و قلمرو ویژه برای یک ملت دارای حاکمیت، امری ضروری است. به‌ویژه در شرایط فعلی، روابط بین المللی هیچ جامعه‌ای با جامعه جهانی بدون آن معقول نخواهد بود. «زیرا در قراردادهای بین المللی، حکومت‌ها به نمایندگی از جانب مردم خودشان پیمان‌هایی را امضاء می‌کنند و بدون وجود مرز و مشخص بودن قلمرو، این نمایندگی دچار اختلال‌های بسیاری خواهد شد. این واقعیتی است که ظاهراً درباره آن اختلاف نظری در میان حقوق دانان وجود ندارد» (ابراهیمی - حسینی، ۷۹، ۳۰۸).

وجود سرزمین معین برای ملت باعث می‌شود افراد کشور، در آن احساس امنیت کنند و از کوچ و خانه به دوشی، مهاجرت اجباری و یا اخراج در امان باشند و از مواهب طبیعی و استعداد بالقوه‌ای که در سرزمین وجود دارد، امکان ارتزاق و ادامه زندگی را برای همگان فراهم شود و همبستگی عمیق و اجتناب‌ناپذیری را برای افراد متولد و ساکن در خود بوجود آورد. بنابراین رابطه انسان با سرزمین یک فرایند دوجانبه است. مردم نه تنها احساس می‌کنند که صاحب قطعه زمینی هستند بلکه احساس می‌کنند که آنها نیز به آن زمین تعلق دارند. به نظر می‌رسد رابطه ی انسان با زمین، چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی، سیاسی و دارای پیوندهای عاطفی و روانی است. همچنین دربرگیرنده تاریخ کهن یک جامعه و مهد تمدن مردمی است که با علائق مشترک خود نسبت به آن احساس مالکیت جمعی می‌کنند، امنیت خاطر خود را در آن می‌بینند و از این طریق نسبت به یکدیگر همبستگی عمیق و اجتناب‌ناپذیری احساس می‌کنند. بنا بر این حیثیت جمعی، خانوادگی و فردی خود را در آن می‌بینند و حساسیت نسبت به تمامیت آن نگه می‌دارد (مویر، ۷۹، ۲۲). دلایل مذکور و بسیاری دلایل دیگر، همیشه علاقه مردم را نسبت به حفظ سرزمین و تاجایی که برای پاسداری از آن بذل جان، امری واجب و در عین حال افتخارآمیز تلقی می‌نمایند. به همین دلیل دست‌اندازی‌های متجاوزین به هر سرزمین در همیشه تاریخ، همواره با مقاومت‌های دلیرانه مردم روبرو بوده است. «اهمیت

سرزمین به عنوان محل استقرار گروه انسانی و جایگاه نشو و نمای قدرت دولت به اندازه‌ای که در تاریخ و روشن تاریخ و افسانه و جغرافیا و در رابطه با عشق و علاقه و عادت اعضای جامعه، مفهوم میهن و وطن را مجسم می‌کند. گاهی وزن سرزمین در برخورد ملت‌ها بر ایدئولوژی و سایر ملاحظات اولویت می‌یابد و کشورها برای حفظ قلمرو و سرزمین خویش پیوسته حساسیت به خرج داده‌اند» (قاضی، ۸۲، ۶۳). «با این مراتب، علاقه و وابستگی نسبت به آب و خاک امری فطری به نظر می‌رسد» (هاشمی، ۸۴: ۱۸۳). در همین رابطه از رسول خدا (ص) حدیث معتبری نقل است بدین شرح: حب الوطن من الایمان، یعنی وطن دوستی از نشانه‌های ایمان است.

به نظر می‌رسد موضوع استقلال و تمامیت ارضی به عنوان یک مفهوم جهانی در قدیمی‌ترین سند حقوقی مورد قبول کشورها به نام میثاق جامعه ملل مورد توجه قرار گرفته است (فوریه ۱۹۱۹). به موجب ماده ۱۰ میثاق، دولت‌های عضو ملزم بودند تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اعضای دیگر را محترم دارند، و در مقابل تجاوز خارجی از آنان حمایت کنند (بزرگمهری، ۸۴، ۲۸۸). در همین رابطه، بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد، (۱۹۴۵) برای تعقیب مقاصد صلح جویانه جهانی اعلام می‌دارد: کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور خودداری خواهند نمود (منشور ملل متحد، فصل اول). با این ترتیب، روح منشور، کوچک‌ترین تعرض نسبت به آب و خاک هر یک از کشورها را امری نامشروع می‌داند. سازمان ملل متحد در اولین واکنش نسبت به تجاوزات ارضی، به نحوی آمرانه، کشور متجاوز را به بازگشت تا مرزهای شناخته شده بین‌المللی دلالت می‌نماید و برای تضمین این امر، حق دخالت نظامی تا حد رفع مزاحمت را برای خود قائل است (فصل هفتم منشور).

واکاوای مفهوم قلمرو جغرافیایی کشور در سه حوزه جغرافیای سیاسی، علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل ما را به این اصل رهنمون می‌سازد که: «سرزمین چارچوب فضایی واجبی است که جمعیت هر کشور در آن استقرار یافته و جماعت انسانی به برکت آن مادیت و تجسد می‌یابد. از آن به عنوان یکی از عوامل سازنده کشور و محدوده مادی دولت‌ها و قلمرو ملی صلاحیت کشور است. صلاحیت سرزمینی، حقوق انحصاری دولت است تا کلیه وظایف و کار ویژه متعلق به دولت را در چارچوب آن سرزمین اعمال کند» (قاضی، ۸۲، ۶۲). دکتر محمد رضا حافظ نیا امروزه به عنوان یک نظریه پرداز در اثر ژئوپلیتیکی بی‌نظیر خود پیرامون قلمرو دولت معتقد است: سرزمین عبارت است از بخشی از فضای سطح زمین که توسط فرد، گروه انسانی و یا یک دولت به تصرف در آمده باشد. در ارتباط با دولت مستقل مفهوم سرزمین با حاکمیت و کنترل قانونی همراه با مرزهای مشخص پیوند می‌خورد (حافظ نیا، ۳۸۵، ۱۵۱). به باور ایشان مکان‌های جغرافیایی دارای موقعیت و محتوای ویژه‌ای هستند که به صورت ارزشهای درک شده از سوی ملت‌ها، دولت‌ها و گروه‌های بشری در می‌آیند و مطلوبیت خاصی پیدا می‌کنند و در آنها منافع را جستجو کرده و برای خود تعریف می‌کنند (همان، ۱۵۵).

به نظر می‌رسد آنچه تا به اینجا بیان شد نقش تعیین‌کننده سرزمین و مرزهای آن از ابعاد ذیل دارای ارزشی بنیادی و قابل بررسی است:

- ۱- سرزمین، قلمرو حقوقی و سیاسی جماعات را مشخص نموده، اندیشه پایداری ملت‌ها را تسهیل می‌کند. در داخل مرزهای مشخص است که مردم احساس وابستگی نسبت به آب و خاک خود را می‌نمایند.
- ۲- سرزمین مبین قلمرو حاکمیت و صلاحیت کشورهاست. قدرت‌های عمومی حاکم بر کشورها در محدوده سرزمین خود از اختیارات تام و تمام زمامداری برخوردارند و برای مردم ساکن آن ایجاد حق و تکلیف می‌کنند. این زمامداری طبعاً در محدوده

مرزهای شناخته شده متوقف می‌گردد و بدین ترتیب کشورها از یکدیگر بازشناخته می‌شوند و روابط بین‌المللی در نظامی خاص شکل می‌گیرد (هاشمی، ۸۴، ۲۲۰).

۳- خاک نه تنها در بسیاری از تئوری‌های علوم سیاسی دارای کمال اهمیت است، بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر ارزشمند است، سرزمین نزد همه ملت‌های جهان مفهومی حیثیتی است. از این‌روست که حفظ تمامیت ارضی کشورها جزو اصول اولیه همه حکومت‌هاست. در جمهوری اسلامی ایران نیز براساس قانون اساسی، وظیفه حفاظت از تمامیت ارضی کشور، اصل و هدفی بارز و مهم است. با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران یکی از اهداف کلان نظام سیاسی حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است (سریع‌القلم، ۷۹، ۴۹).

۴- ما در جغرافیای سیاسی با مفهوم سرزمین سر و کار داریم آنگونه که مفهوم TERRITORY در فرهنگ جغرافیای سیاسی اروپایی مورد بحث است. سرزمین را می‌توان چهره‌ی افقی یا فیزیکی کشور تعریف کرد. مفهومی جغرافیایی که با توجه به مفهوم حکومت جنبه‌ای سیاسی پیدا می‌کند و با توجه به مفهوم ملت پدیده‌ی سیاسی - جغرافیایی کشور را واقعیت می‌بخشد (مجتهدزاده، ۸۱، ۳۸).

۵- سرزمین با عمیق‌ترین پیوندها و احساسات عاطفی قابل قیاس بوده و در مقیاس‌های مختلفی عمل می‌کند، سرزمین گرچه سرچشمه هویت است، ولی منشأ وجودی مادی نیز هست که ادعاهای خاصی در مورد آن صورت می‌گیرد. به همین دلیل ارتباط انسان با زمین، چیزی بیش از ملاحظات اقتصادی و سیاسی و دارای پیوندهای عاطفی و روانی است، علاوه بر بار احساسی، مکان جزو ارکان مهم نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی یک کشور است. بنا بر این قلمرو خواهی باید به عنوان وسیله‌ای برای نیل به یک هدف مشخصی نظیر ادامه‌ی بقا، سلطه‌ی سیاسی و بیگانه‌ستیزی شناخته شود (مویر، ۷۹، ۱۷ و ۱۰).

۶- از نگاه صاحب‌نظران امور بین‌الملل و سیاست خارجی، اهداف و ارزش‌های ملی جمهوری اسلامی ایران را بقای جمهوری اسلامی، دفاع از مرز و بوم، حفاظت از تمامیت ارضی، جلوگیری از تجزیه ملت، کنترل مناطق حیاتی، استراتژیک از مهمترین اهداف و ارزش‌های ملی ایران محسوب می‌شوند (لطفیان، ۷۶، ۲۲۰).

۷- نهایت سخن؛ سرزمین فضای جغرافیایی است که با تصوراتی از قدرت، تسلط و مالکیت آمیخته است از این رو دولت‌های ملی اعم از بسیط و مرکب، در واقع دولت‌های سرزمینی محسوب می‌شوند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ۱۵۲).

مفهوم کشور و قلمرو جغرافیایی آن در قرن بیست و یکم

از منظر جغرافیای سیاسی قرن بیستم را باید قرن قلمرو سازی برای کشورها از طریق میثاق جامعه ملل، معاهده صلح ورسای، کنفرانس یالتا، منشور ملل متحد، صاحبان قدرت و همچنین فرو پاشی ابر قدرت شوروی و تحولات ژئوپلیتیکی اروپای شرقی در این قرن نامید. اما آنچه از ابتدای قرن بیست و یکم به صورت نماد تحولات جغرافیای کشورها خود را به وضوح نشان می‌دهد ظهور پدیده‌ای به نام جهانی شدن است که به شدت قلمرو کشورها و حاکمیت سرزمینی آنان را تضعیف و تحدید می‌کند و ملی‌گرایی‌های محلی و منطقه‌ای در چنین فرایندی در حال فرسودن حکومت ملی از پایین هستند (مویر، ۷۹، ۴۱۲).

گاتمن پدیده جهانی شدن و تضعیف حکومت ملی را قبل از سایر جغرافی‌دانان تشخیص داده بود، او می‌گفت: در روندی که به سوی جهانی شدن جریان دارد، شبکه عظیمی از روابط در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی به تدریج سراسر جهان را فرا می‌گیرد و به یمن وجود انبوهی ابزارهای پیشرفته تکنولوژیک، به رغم مقاومت‌های سیاسی، ملی‌گرایی‌ها، منطقه‌گرایی‌ها، ادعاهای استقلال خواهی و برخی وجوه حاکمیت نظام جهانی را منسجم‌تر و متمرکزتر

می‌سازد (Guttman, 1990, op.7). با گسترش نظام اقتصادی بازار آزاد، انقلاب اطلاع رسانی و تحول در نظام ارتباطات جهانی، جهانی شدن‌های کنونی جنبه‌های پر اهمیتی از حاکمیت اقتصادی کشورها را از میان می‌برد. گسترش مبادلات آزاد سرمایه و کالا نقش آفرینی سیاسی- اقتصادی مرزهای ملی را در می‌نوردد. نقش گروهی انسانها در محیط سیاسی را از محدوده ملت بودن فراتر می‌برد، و توجه اصلی مطالعه را به شکل‌گیری‌های سیاسی در محیطی فراملتی راهبری می‌کنند (مجتهد زاده، ۸۱، ۲۶۸). تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به گونه‌ای روزافزون از اختیارات دولت‌های ملی خارج می‌شود و در اختیار سرمایه‌گذاران بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی قرار می‌گیرد. این تحول در حال گسترش در نظام جغرافیای سیاسی جهان نه تنها مفهوم حاکمیت اقتصادی و مفهوم مرزهای سیاسی و اقتصادی را دگرگون می‌کند بلکه مفهوم حاکمیت به معنی گسترده و عام آن نیز تاثیر می‌گذارد و دگرگونی‌هایی را موجب می‌شود.

اندیشمندان تحولات بین‌المللی فرسایش قلمرو ملی این بازیگر رسمی (کشور) در قرن حاضر را گسترش فعالیت حوزه‌های اقتصادی، تکنولوژی و فرهنگی به سطحی درواری مرزهای کشورها را عامل اصلی چنین تحولی می‌نامند (سیف زاده، ۷۸، ۲۹۱).

آنچه حاصل مطالعه دیدگاه‌های متعدد جغرافی‌دانان سیاسی پیرامون پدیده جهانی شدن و نقش آن در تحول کشورها و قلمرو آن لازم است بیان گردد این است که: افزایش نقش نهادهای فوق ملی (سازمان ملل، بنگاه‌های حقوق بشر)، فرا ملی (شرکت‌های چند ملیتی و...) پیشرفت تکنولوژی، صنعت ارتباطات ماهواره‌ای، توزیع انفجارگونه اطلاعات در سراسر گیتی، جهانی شدن اقتصاد، و نقش نهادهای اقتصادی جهان (سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی)، جهانی شدن سیاست و نهادهای سیاسی و روند دمکراتیزه شدن جهان پس از فروپاشی شوروی، ساختار کنونی کشورها به تنهایی نمی‌تواند به نقش و وظیفه اصلی خویش یعنی تأمین نیازهای امنیتی، رفاهی انسان‌ها پاسخ دهد (Brown, 1990, 29). بنابراین کشورها به ناچار به سمت همگرایی منطقه‌ای و وابستگی متقابل و گروه بندی منطقه‌ای و مشارکت فعال در عرصه منطقه‌ای و جهانی پیش خواهند رفت. قلمرو ملی آنان در مقابل کسب منافع ملی کلان تر و ارزشمندتر ملت‌ها تضعیف و کم اثر شده و مفهوم مرز که تداعی توقف در مقابل حرکت انسان، فعالیت و اقدامات اوست فرو می‌ریزد و فقط به مفهوم چهارچوبی برای شناسایی حدود جغرافیایی و نسبی یک ملت است. اگر چه ملت بودن و حکومت ملتی همچنان به عنوان یگان‌های سیاسی پر اهمیت و نقش آفرین در عرصه جغرافیای سیاسی جهان اثر گذار خواهند بود (مجتهد زاده، ۸۱، ۲۴۷). از طرفی آهنگ کاهش نقش و نفوذ چهارچوب قلمرو جغرافیایی کشور در این چند دهه ادامه خواهد یافت. این تحول از فروپاشی نقش کشورها در اروپای غربی تحت عنوان جامعه اروپا آغاز و با ۲۵ کشور بنام اتحادیه اروپا ادامه یافته و در جهت جذب کشورهای دیگر اروپای شرقی حرکت می‌نماید. به یقین سایر نواحی و مناطق جهان نیز این شیوه مثبت و موفق را تجربه خواهند کرد. نفت^۱ و آس آن^۲ می‌توانند کاندیدای پذیرش چنین روشی در آینده باشند. اما این فرایند تحول و تبدل در ساختار کشورها و قلمرو جغرافیایی آنان به صورت خطی، یک جانبه و ادغام^۱ نقش‌ها، مسئولیت‌ها و واگذاری بخشی از حاکمیت‌ها و ایجاد فدراسیون یا کنفدراسیونی از کشورها نخواهد بود. بلکه این پروسه در قرن جاری هر دو شکل آن را تجربه خواهند نمود.

نیز بیت آینده‌شناس معروف معتقد است: همان قدر که کشورها ادغام و جهانی می‌شوند، به همان اندازه نیز در بخش‌های دیگر جهان محلی باقی می‌ماند، فرآیند محلی‌گرایی شدت می‌یابد و باعث ایجاد کشورهای جدید می‌شود.

^۱. NAFTA 2. ASAN

گردد (Naisbitt, 94, 59) استقلال تیمور شرقی از اندونزی آخرین حلقه از محلی گرایی و ظهور کشورهای جدید در این قرن نخواهد بود.

حفظ تمامیت ارضی و قانون اساسی ایران

اصطلاح قانون اساسی که معادل Constitutional Law می‌باشد و از واژه یونانی Kanon گرفته شده است. می‌توان آن را به مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر اساس حکومت، صلاحیت قوای مملکت و حقوق و آزادی‌های فردی دانست (جهانگیر، ۱۳۸۳، ۴). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ص ۱۳). اما یکی از ویژگی‌های قانون اساسی ایران به رغم وجود نگرش فقه سنتی اسلام در دهه ۵۰ و ۶۰، به صورت گفتمان غالب انقلاب اسلامی که بخش عمده‌ای از اصول قانون اساسی را متأثر ساخته وجود مؤلفه‌هایی از دولت مدرن از جمله مفاهیمی چون حکومت، ملت، جمهوریت، مجلس، قلمرو ملی و مرزهای معین آن است.

آن گونه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعدد خود و وظیفه دائمی و پایدار سه نهاد اصلی نظام سیاسی ایران قلمداد نموده، تصریح می‌نماید «هدف اول جمهوری اسلامی، حفظ تمامیت ارضی و مرزی خود و تأمین استقلال سیاسی و حکومت ملی است و عرفی جهانی محسوب می‌شود و هدفی است که هر دولت - ملتی به دنبال آن می‌باشد» (سریع القلم، ۱۳۷۹، ۵۲). از نگاه قانون اساسی حفظ استقلال و تمامیت ارضی نیازمند اتخاذ تدابیر شایسته مادی و معنوی است. تدابیر معنوی متکی به شعور سیاسی، ژرف بینی و دوراندیشی زمامداران می‌باشد و تدابیر مادی عبارت از ساخت یک ارتش مجهز، تقویت کامل بنیه نظامی، آماده‌باش دائمی نیروهای مسلح و فراتر از آن بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای حفظ قلمرو ملی از طریق مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی است. از این رو اهمیت حفظ قلمرو ملی کشور تا به آن جاست که حقوق‌دانان مهم‌ترین وظیفه قوه مجریه کشور را حفاظت از تمامیت ارضی و دفاع از آن در مقابل حملات خارجی می‌دانند (هاشمی، ۱۳۸۴، ۲۲۰). قانون اساسی ایران استقلال همه‌جانبه کشور را در ردیف اهداف متعالی نظام جمهوری اسلامی ایران بر شمرده و در اصول متعدد، آن را مورد توجه قرار داده است. به استناد این اصول (سوم، نهم، هفتاد و هشتم، یکصد، یکصد و چهل و سوم، یکصد و پنجاه و دوم، یکصد و هفتاد و ششم) وحدت ملی و تمامیت ارضی شرط لازم استقلال محسوب می‌شوند.

در این خصوص اصل نهم قانون اساسی اشعار می‌دارد: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند» (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۲۹).

نهاد های مسؤول حفظ قلمرو ملی از نگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

ناگفته پیداست قلمرو ملی ایران و مرزهای بین‌المللی آن به شدت مورد احترام و حمایت عامه مردم است و تعدی به آن به منزله تجاوز به کشور و اقتدار عمومی است. از طرفی قبول و شناخت آزادی‌های مختلف برای اقوام و قبائل گوناگون در کشور نباید لطمه‌ای به تمامیت ارضی و یا محلی برای تجزیه‌طلبی گردد. بنابراین حفظ تمامیت ارضی از طرف قانون اساسی وظیف دولت و

آحاد ملت شناخته شده است. دفاع مردم در جنگ عراق علیه ایران طی هشت سال از قلمرو ملی خویش نمونه بارزی از انجام این وظیفه بود که عشق به «وطن» و تلاش برای حفظ آن با پشتوانه اعتقادات مذهبی موجب جدیت و همبستگی دوچندان در تحقق این امر گردیده است.

نقطه قابل توجه در قانون اساسی ایران توجه و تأکید خبرگان قانون‌گذاری به حفظ تمامیت ارضی و تغییرناپذیری مرزها مگر در شرایط استثنایی آن هم با موافقت جمیع قوا و با تأیید رهبری است. حال آنکه رویکرد فقهی غالب دهه پنجاه (مخصوصاً سال ۵۸ که سال تدوین قانون اساسی است) رویکرد امت محوری و عقیده گرایی مبتنی بر دارالاسلام است. این رویکرد مرز واقعی مسلمانان با دارالکفر را مرز عقیده و نظام اعتقادی اسلام می‌انگاشت و قلمرو کشورها و مرز بندی‌های امروزه در جهان را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌دانست. اما چنین نگرشی در جهان اسلام که تلاش نموده است تا حوزه سیاست و دیانت را از هم جدا، به موازات و عدم مداخله در امور یکدیگر به انجام وظایف خویش پردازند، با اصول ۳، ۱۱، ۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی ایران که احترام به تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت سیاسی سایر کشورها را نادیده می‌گیرد و مداخله در امور سایر کشورها را مجاز می‌داند، تفاوت ماهوی دارد. در این کشورها احترام به قلمرو ملی دولت‌ها و عدم مداخله در امور سایر کشورها به عنوان یک اصل حقوقی مورد پذیرش آنان است. این اصل در ماده ۲ (بخش ۲ اساسنامه) سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۷۲ در ریاض و با مشارکت فعال ایران تدوین شده شرح زیر تصریح شده است، الف؛ احترام به حق حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی هر کدام از کشورهای عضو. ب؛ خودداری از اعمال زور، نیروی نظامی و یا تهدید علیه تمامیت ارضی، وحدت ملی و استقلال سیاسی هر کدام از کشورهای عضو. ج؛ احترام به حق خود مختاری و عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عضو (سلیم و دیگران، ۱۳۷۶، ۱۸).

تعیین خطوط مرزی

اساساً مرز پدیده‌ای است که در مقابل حرکت انسان، جابجایی کالا و نشر افکار و اندیشه‌ها مانع یا دست کم محدود می‌سازد، از این رو جغرافیدانان سیاسی آن را واقعیتی قائم به ذات در جهان بشری می‌دانند. مرزهای هر کشور به طرف بالا در یک سطح عمودی گسترش می‌یابد تا فضای ملی را تحدید کند و به طرف پائین پیش می‌رود تا حاکمیت زیرزمینی را تعیین نماید و این یکی از ویژگی‌های جهان نوین و حاکمیت کشورها بر قلمرو خویش است. به همین جهت «خطوط مرزی، خطوط اعتباری و قراردادی هستند که به منظور تحدید حدود، تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی از واحدهای دیگر بر روی زمین مشخص می‌شوند» (میرحیدر، ۱۳۸۰، ۱۶۱). مرزهای بین‌المللی، به عنوان نقطه تماس میان کشورهای همسایه، در شکل‌دهی مناسبات سیاسی و اقتصادی آنها نقش برجسته‌ای به عهده دارند. مرزها به‌طور مکرر مسبب تنش‌های بین کشورها بوده و قویاً کنش متقابل را میان مردمانی که در مناطق مجاور هم به سر می‌برند را تحت تأثیر قرار داده‌اند (درايسدل - بلیک، ۱۳۶۹، ۱۰۱).

مرزهای بین کشورها آن‌گونه که جونز اظهار می‌دارد در راه تکامل خود دست کم باید سه مرحله را طی نمایند تا به نقطه اتکاء و قابل اعتماد بین دو کشور برسند، هر چند که همه مرزها الزاماً تمام مراحل را طی نمی‌کنند. یک مرز تکامل یافته مرزی است که توسط دو کشور ذریبط به رسمیت شناخته شده و علامت‌گذاری شده باشد و به‌طور کارآمدی اداره و نگهداری شود (S.B.Jones, 1945, 5).

مرزهای ایران همراه با تحولات بین‌المللی در دو قرن نوزدهم و بیستم و با کاهش قدرت سلسله قاجار روندی انقباضی داشته است؛ بخش‌های وسیعی از کشور در شمال و شرق ایران جدا شده و به تصرف امپراطوری‌های مجاور، روسیه و انگلیس،

در آمده است. این روند انقباضی به وسیله عهدنامه‌های معروف گلستان (۱۸۱۳)، ترکمن چای (۱۸۲۸)، آخال (۱۸۸۸ م)، پاریس (۱۸۵۷)، ارزروم (۱۸۴۶) و نیز پروتکل‌ها و صورت جلسات مربوط، نمود یافته است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱، ۳۶۸).

با توجه به تجربه تلخ ایرانیان در قرن گذشته و منازعات و ادعاهای ارضی و مرزی همسایگان در طول حکومت پهلوی، دوره جمهوری اسلامی، حفظ حدود و ثغور مرزها مقدس‌ترین تکلیف برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی به شمار می‌رود. البته ممکن است برخی تغییرات مرزی، بدون آنکه به تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد سازد، ضرورت داشته باشد. قانون اساسی ایران با قبول این واقعیت، در اصل هفتاد و هشتم تغییرات مرزی را با قیود و شرایط سختی بدین شرح پذیرفته است «هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور، به شرط اینکه یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهار پنجم نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد» (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۵۳). از بعد حقوق بین‌الملل مرزهای شناخته شده بین‌المللی ملاک حدود و وسعت تمامیت ارضی کشورهاست. یکی از مراتب حسن هم‌جواری کشورها، احترام کامل به حدود مرزی یکدیگر می‌باشد. هر چند غیرقابل تغییر بودن مرزها به عنوان یک مبنای مستحکم مورد توجه شورای مقنین بوده است. اما ممکن است بر فراز مرزبندی‌ها و به دلایل جغرافیایی (طبیعی، انسانی)، سیاسی و نظامی مشکلاتی را برای ایران و کشور هم‌جوار خود به وجود آورده باشد که اصلاح و تغییر جزئی آن مشکل فی‌مابین را حل نماید. (هاشمی، ۱۳۸۴، ۱۸۴). بنابراین قانون اساسی با منتهای احتیاط و تأکید فراوان بر استقلال و تمامیت ارضی کشور موضوع ضرورت تغییرات جزئی را از نظر دور نداشته مشروط بر اینکه از جمع ۲۹۰ نماینده مجلس ۲۳۲ نفر آن موافق با چنین تغییری باشند. این بالاترین حد نصابی است که قانون اساسی برای تصمیم‌گیری‌های مهم مجلس مقرر داشته است و از اهمیت تمامیت ارضی که جزء لاینفک استقلال سیاسی کشور است، حکایت دارد.

شرایط اصلاح و تغییر مرزها

اصل هفتاد و هشتم قانون اساسی و صورت مشروح مذاکرات مجلس پیرامون شرایط اصلاح و تغییر مرزها حکایت از اصلاحات جزئی در خطوط مرزهای ملی را مطرح می‌کند.

بنابراین به استناد اصل مذکور منظور آن است که کشور پس از موافقت مجلس بدون تغییر اساسی در مرزها، صرفاً در محدوده آن نقاطی که ترسیم مرز برای ایران و دولت همسایه از بعد جغرافیایی، سیاسی یا نظامی نامناسب است، اصلاحات جزئی به عمل آید. «کمیته اصلاح مرزی ایران موظف است تپه‌ای در مقابل تپه دیگری مبادله کند و به تشخیص دو کشور منفعت دو جانبه داشته باشد» (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۰۷۴). به همین دلیل است که قانون اساسی اصل مورد نظر این تغییرات را به شرط آنکه یک طرفه نباشد و ضایعه‌ای بر استقلال و تمامیت ارضی کشور وارد نسازد، پذیرفته است. تغییر خطوط مرزی کشور، از جهت کمی و کیفی باید متعادل باشد، بدین معنی که هم از نظر مساحت، موقعیت و اهمیت مبادله عادلانه صورت گیرد و هم اینکه قسمت‌های مبادله شده یکی بر دیگری امتیازی نداشته باشد. به هر حال این‌گونه تغییرات باید رعایت دقیق فنی و بررسی‌های کارشناسانه صورت گیرد. (هاشمی، ۱۳۸۴، ۱۸۵). بهترین نمونه از مورد مذکور در زمان جمهوری اسلامی، اصلاح خط مرزی جمهوری اسلامی ایران با کشور پاکستان است که به تصویب مجلس شورای اسلامی (مجلس پنجم) و به تأیید شورای نگهبان رسید و به اجرا درآمد. به منظور حفظ حقوق و حدود قلمرو جمهوری اسلامی ایران نهادهای متعددی مسئول و ناظر بر تغییرات جزئی خطوط مرزهای ملی هستند. در این میان نیروهای مسلح، شورای عالی امنیت ملی و سیاست خارجی یکی از وظایف و مسؤولیت‌های اولیه و اساسی آنان تلقی می‌گردد.

در تمام نظام‌های سیاسی، دستگاه دیپلماسی هر کشوری مسئول حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن کشور محسوب می‌شود. این هدف معمولاً نگرهبانی از مرزها و صیانت از مستملکات کشور و نیز حضانت از اتباع را در بر می‌گیرد. اصل ۱۵۲ قانون اساسی دستگاه دیپلماسی کشور را مسئول حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور نموده است. اصل حفظ تمامیت ارضی و مرزی کشور مکرراً و به عناوین مختلف تأکید خاص نموده و مفهوم استقلال کشور را در معنای بسیط و ابعاد گوناگون آن به کار برده است تا راه را برای هر نوع غفلت و یا بی‌توجهی و یا سوء تعبیر ببندد (محمدی، ۱۳۷۸، ۳۰).

پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، شورای عالی امنیت ملی که یکی از وظایف اصلی آن پاسداری از تمامیت ارضی کشور است، دستگاه دیپلماسی و فرماندهان ارشد نیروهای مسلح را نماینده جمهوری اسلامی ایران در نشست‌های حل اختلافات مرزی با عراق در ژنو انتخاب و طی ۷ نشست که به میزبانی سازمان ملل برگزار شد (اگر چه کمبود یک جغرافیدان خبره در کنار گروه مذاکره کننده همواره احساس می‌شد) این دو گروه مسئولیت مستقیم حل مسائل مرزی ایران را برعهده داشتند. اصلی که قانون اساسی نیز به صراحت در اصول (۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۶) تصریح نموده و نهادهای ذکر شده را مسئول حفظ تمامیت ارضی و مرزی کشور می‌داند. تجربه تاریخی جنگ‌های ایران با همسایگان و عهدنامه‌های پس از آن نشان از جداسازی بخشی از سرزمین ما و الحاق به یکی از قدرت‌های پیرامونی است. تنها جنگی که تمامیت ارضی و مرزی ایران حفظ شد، به رغم آنکه جهان عرب و حمایت‌های غرب با عراق همراه و هم‌گام بود جنگ هشت‌ساله اخیر بود.

نتیجه‌گیری

سرزمین بخشی از جلوگاه جغرافیایی کشور است. حاکمیت سرزمینی را می‌توان به مثابه حقی تلقی نمود که به موجب آن یک کشور رسالت خویش را اعمال می‌کند و می‌تواند سایر کشورها را از دخالت در امور خود باز دارد. سرزمین محدوده مادی قدرت سیاسی و اعمال صلاحیت حاکمیت دولت را در درون مرز و قلمرو مادی استقلال آنرا در بیرون مرزها و تحقق عنوان کشور را عملی می‌سازد.

امروزه اصل استقلال و تمامیت ارضی به عنوان یک مفهوم جهانی مورد توجه کلیه نهادهای حقوقی و بین‌المللی است، در میثاق ملل (ماده ۱۰) و منشور ملل متحد به عنوان یکی از اصول مهم مورد توجه قرار گرفته است و کلیه اعضا را از مداخله یا تهدید به زور یا استعمال آن علیه وحدت سرزمینی دولت‌ها منع می‌نماید (اصل ۴ و ۷ از ماده ۲).

به رغم وجود نگرش فقه سنتی در دهه ۵۰ و ۶۰، به صورت گفتمان مسلط انقلاب اسلامی که بسیاری از مؤلفه‌های آن در قالب اصولی از قانون اساسی نمود یافته است، وجود هفت اصل از قانون اساسی پیرامون حفظ قلمرو ارضی و مرزی که در مقابل نگرش دارالاسلام و مرزهای عقیدتی اسلام قرار دارد و کوچک‌ترین تغییر و جابجایی را برابر با نقض استقلال سیاسی کشور دانسته است، نشان از اهمیت قلمرو ملی و حفظ حدود و ثغور کشور در دوره جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر نشان از واقعیتی است که خبرگان قانون اساسی بخشی از هنجارهای حکومت ملی را که در شرایط کنونی بین‌المللی اجتناب ناپذیر می‌نماید و با ارزش‌های اسلامی تضاد اصولی نداشته آنرا به رسمیت شناخته و پذیرفته شده است. هر چند بافت ذهنی نخبگان تصمیم‌ساز قانون اساسی ایران نیز از تجربه تاریخی قراردادهای ارضی و مرزی ایران در دوره قاجار در اهمیت حفظ قلمرو ملی و تغییر ناپذیری مرزها مگر به صورت جزئی و استثنایی، بی‌تاثیر نبوده است. از سوی دیگر مطالعه این سند ملی ما را با تضادهای گوناگون، هیجان زده و آرمانی مقننین ذهن گرا آشنا می‌سازد. به طوری که در عین تأکید بر حفظ و پاسداشت قلمرو ملی و تمامیت ارضی خود و مترادف دانستن آن با استقلال سیاسی و حاکمیت ملی، مجبور مداخله در امور سایر کشورها را صادر

می‌نماید. نقطه قابل تأمل دیگر اینکه در هیچ یک از اصول آن مبنای قدرت ملی مورد امعان نظر نبوده است. از این رو به لحاظ غلبه ذهنیت آرمان‌گرایانه انقلابی، صرفاً عامل نیت و آرزو برای دست‌یابی به نتیجه مکفی تشخیص داده شده است، در حالی که تحقق هر هدف کلانی مستلزم حجمی از قدرت است. دست‌یابی به اهداف متنوع فراجغرافیایی و خارج از اهداف و منافع ملی یک کشور، امکانات فراوانی چون قدرت اقتصادی، توان نظامی، قدرت بازدارندگی، مساحت و منابع فراوان، علم نهادینه شده و تولید وسیع آن، مدیریت قوی، و مانند آن را می‌طلبد. که در شرایط کنونی با توجه به شرایط جغرافیایی و توان‌مندی‌های موجود ایران دست‌نیافتنی است.

منابع

- ۱- ابراهیمی و دیگران (۱۳۷۹) اسلام و حقوق بین‌الملل، انتشارات سمت، تهران.
- ۲- اتوتایل، ژناروید. سیمون دالبی، پاول رتلج (۱۳۸۰) اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه حافظ‌نیا- نصیری، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳- ایزدی، بیژن (۱۳۷۷)، در آمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشر دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۴- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸) سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۴) تاریخ روابط بین‌الملل، انتشارات سمت؛ تهران.
- ۶- بهشتی، محمد حسین (۱۳۸۵) مکتب‌گرایی و ملی‌گرایی، بی‌نا، بی‌تا.
- ۷- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۳) حقوق بین‌الملل عمومی، نشر میزان.
- ۸- حافظ‌نیا محمد رضا (۱۳۸۵) اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، نشر پژوهشکده امیرکبیر.
- ۹- _____ (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی ایران، انتشارات سمت، تهران.
- ۱۰- حقیقت، سید صادق (۱۳۷۶) مسئولیت‌های فراملی سیاست خارجی ج.ا.ا. انتشارات تحقیقات استراتژیک، تهران.
- ۱۱- دارابکلایی، اسماعیل (۱۳۸۰) فلسفه سیاسی اسلام، انتشارات بوستان کتاب.
- ۱۲- درایسدل، آ. و جی. اچ. جرال‌دبلیک (۱۳۶۹) جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دکتر دره میر حیدر، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۳- زارعی، بهادر (۱۳۸۳) مساله دارالاسلام و قلمرو ملی، مجله دانشکده ادبیات فردوسی مشهد، شماره ۲.
- ۱۴- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۶۵) وطن و سرزمین یا جغرافیای سیاسی اسلام، نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۵- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹) سیاست خارجی ایران، پارادایم ائتلاف، انتشارات مطالعات استراتژیک.
- ۱۶- سلیم و دیگران، محمد السید (۱۳۷۶) سازمان کنفرانس اسلامی در جهان متغیر، انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۷- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۱) مؤلفه‌های محیطی و چارچوب مفهومی استراتژی پردازش سیاست خارجی ایران.
- ۱۸- صدر، سید محمد باقر (۱۳۵۲) اقتصادنا، ترجمه آل نجف، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم.
- ۱۹- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۴)، میزان.
- ۲۰- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۹) منشور ملل متحد، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸) انتشارات دوران.
- ۲۲- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۲) بایسته‌های حقوق اساسی، نشر میزان.

- ۲۳- _____ (۱۳۸۲) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۴- کریمی پور، یدا...؛ مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۲۵- لطفیان، سعیده (۱۳۷۶) استراتژی و مفهوم استراتژی‌پردازی. انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۶- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی - سیاست جغرافیایی، سمت.
- ۲۷- _____ (۱۳۷۹) ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، نشر نی.
- ۲۸- محمدی، منوچهر (۱۳۷۸) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر.
- ۲۹- موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۱) بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی نشر دادگستر.
- ۳۰- مویر، ریچارد (۱۳۷۹) درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دکتر دره میرحیدر، انتشارات نیروهای مسلح.
- ۳۱- میرحیدر، دره. (۱۳۸۰) مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت.
- ۳۲- _____ (۱۳۸۴) فصلنامه ژئوپلیتیک، انتشارات سازمان جغرافیایی، سال اول، شمار اول.
- ۳۳- مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات (۱۳۷۸) کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۳۴- نجفی اسفاد و محسنی، (۱۳۸۳) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر میزان.
- ۳۵- والاس، ربه‌کا؛ (۱۳۷۸)؛ حقوق بین‌الملل عمومی، نشر نی.
- ۳۶- هاشمی، سیدمحمد؛ (۱۳۸۳)؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات میزان.

- 37- Arbitrator maxHuberin, (1982) The Island of Palmas Case, NEW YoRK Thomasy y.Cromwell
- 38- Ayoob, Mohammad (1995) The Third World Security Predicament Cunited State linne Rinner Publisher).
- 39- Guttman, Jean (1990) Political Problems of Urban Growth, Ekistics 340, January February, 341, March/April.
- 40- jones, s.b (1945)Boundary Making; handbook for states men .
- 41- Naisbitt, N.J. (1994)Global Paradox (London: Nicholas Brearley).
- 42- Taylor,P.j (1990) Political Geography; second Edition, logman Scientific and Tecnical, u.k
- 43- _____. (1993) political Geography of the Twentieth Century; London; Belhaven Press.
- 44- Seon Brown (1990), New Forces in World Politices (Washington D C.;Brooking.)